

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایات دیگر دالّ بر عدم لزوم معاطات

بحث در روایات خاصه بود. چند روایت را خواندیم. روایت دیگر، روایاتی است که در بیع مصحف (قرآن) وارد شده است. خواسته‌اند از این روایات استفاده کنند که در لزوم یا صحت معامله؛ «لفظ» معتبر است و اگر لفظ نباشد، معامله؛ یا لازم نیست و یا صحیح نیست. در نتیجه در معاطات که «لفظ» وجود ندارد، نمی‌توان قائل به لزومش شد.

روایت بیع مصحف

یکی از این روایات بیع مصحف در وسائل الشیعه، ج 17، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب 31، حدیث 2 آمده است؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْعِ الْمَصَاحِفِ وَ شَرَائِهَا فَقَالَ لَا تَشْتَرِ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَكِنْ اشْتَرِ الْحَدِيدَ وَ الْوَرَقَ وَ الدَّقَّتَيْنِ وَ قُلْ أَشْتَرِي مِنْكَ هَذَا بِكَذَا وَ كَذَا»؛ بررسی سند؛ «محمد بن یعقوب» که «کلینی» است و نیازی به بیان ندارد. «کلینی» غالباً در کافی می‌گوید «عن عدة من اصحابنا»، که در رجال از این تعبیر می‌کنند به «عدة کلینی». مثلاً این تعبیر در ألسنه بزرگان هم هست، می‌گویند «عدة کلینی» چه کسانی هستند؟ در جای خودش مشخص شده که عدة کلینی افراد معینی هستند، یعنی هر جا می‌گوید «عدة من اصحابنا» دو سه نفر هستند و آن دو سه نفر هم مورد وثوق هستند. یعنی به اعتبار این تعبیر، نمی‌توانیم بگوییم روایت مرسل و غیر قابل اعتماد می‌شود.

«احمد بن محمد»؛ همان «احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی» است. البته «احمد بن محمد» مشترک است، یک احمد بن محمد عیسی اشعری قمی داریم، یکی احمد بن محمد بن خالد برقی داریم. «عثمان بن عیسی»؛ همان «عثمان بن عیسی کلابی» است. محقق خوئی (قده) در پاورقی کتاب مصباح الفقاهه نوشته این روایت به خاطر وجود عثمان بن عیسی ضعیف است. در حالی که وقتی ما مراجعه می‌کنیم به شرح حال «عثمان بن عیسی»، ایشان قبلاً غیر امامی بوده، بعداً امامی شده است. آنوقت بزرگان به روایاتی که عثمان بن عیسی در زمان صحت مذهب نقل کرده، اعتنا می‌کنند و آن روایات را قبول می‌کنند. تعجب این است که چرا محقق خوئی (ره) در آنجا فرموده که عثمان بن عیسی ضعیف است. «سماعة»؛ همان «سماعة بن مهران» است که از واقفیه است، اما موثق است. پس این روایت، موثق است.

بیان استدلال به روایت

سماعه می‌گوید از امام صادق (ع) از بیع قرآن سؤال کرده، خرید و فروش قرآن چگونه است؟ آیا می‌شود پول دارد قرآن را خرید و یا فروخت؟ حضرت (ع) می‌فرماید: قرآن را نخر، و لکن آن آهنی که قرآن در آن وجود دارد و خود کاغذ آن را بخر. اما آنچه که بعنوان کلام خداست، پول را بابت آن نده. و حضرت فرمودند: بگو من این را از شما می‌خرم در مقابل این، یعنی خود ورق، خود ما بین الدفتین، خود جلد قرآن، اما پول را در مقابل کلام خدا قرار نده. شاهد این است که امام (ع) فرموده «قل»: وقتی می‌خواهی معاملی کنی اینطور بگو. پس معلوم می‌شود «لفظ» معتبر است.

به بیانی که در کلمات آمده؛ «قل أشتري» ظاهر فی الوجوب الوضعی؛ که این کلمه ظهور در وجوب وضعی شرطی دارد، یعنی «گفتن» شرط و واجب است، واجب وضعی است، یعنی اگر نگوئی، معامله باطل است. پس این کلام امام (ع) دلالت دارد بر اینکه «لفظ» معتبر است. ممکن است کسی بگوید که این فقط در مورد قرآن است. بحث ما یک بحث کلی است و منحصر به قرآن نیست. در جواب گفته‌اند از این که متعلق بیع، قرآن باشد، الغای خصوصیت می‌کنیم، آن وقت می‌گوییم در مطلق بیع مسأله این چنین است. مطلب دیگر اینکه آیا می‌توان از مطلق البیع هم الغای خصوصیت کرد؟ گفتیم که خصوص بیع قرآن و مصحف، خصوصیتی ندارد، از آن الغای خصوصیت می‌کنیم و می‌گوییم در هر بیعی، خواه متعلقش مصحف باشد یا غیر مصحف اینچنین است. آیا از بیع مطلق هم می‌توان الغای خصوصیت کرد و گفت اجاره، مضاربه، عاریه، و مثلاً در همه عقود، «لفظ» معتبر است یا نه؟ بلا اشکال از بیع مصاحف می‌توان الغای خصوصیت کرد، اما از بیع نمی‌توان الغای خصوصیت کرد. چون أصلاً مورد روایت، بحث بیع است. ممکن است در باب بیع، یک معامله مهم است و «لفظ» در آن معتبر باشد، اما در اجاره لفظ معتبر نباشد. این احتمال را می‌دهیم. بنابراین از بیع نمی‌شود الغای خصوصیت کرد و به جمیع عقود تسری داد. پس اجمالاً می‌گوییم در هر معامله بیعی، باید لفظ باشد، اگر لفظ نباشد، این معامله لازم یا صحیح نیست.

نقد امام (قده) بر استدلال به روایت امام (رض) در کتاب البیع، در مقام نقد استدلال برآمده‌اند. نقد اول: فرموده‌اند این تعبیر «قل أشتري منك هذا بكذا و كذا»، دلالتی ندارد بر این که با همین لفظ، بخواهد معامله می‌کند. بلکه این ظهور در مقوله قبل البیع دارد، یعنی قبل از اینکه بیع محقق شود. امام (ع) می‌فرماید تو به آن کسی که قرآن دارد بگو بدان من که با تو معامله می‌کنم پول را مقابل کلام خدا نمی‌دهم، بلکه در مقابل جلد این قرآن، در مقابل ورق این قرآن، در مقابل اینها می‌دهم. این ظهور در مقوله دارد.

جواب استاد از نقد اول به نظر ما این خلاف ظاهر است. امام (ع) می‌فرماید «لا تشتري كتاب الله و لكن اشترى الحديد و الورق و الدفتين و قل أشتري»، این ظهور در این دارد که می‌خواهد خود معامله را این چنین واقع کند.

نقد دوم امام (ره) نقد دومی که فرموده‌اند این است که در مورد روایت چون مبیع، یک مجموع است، تمام این مجموع نمی‌تواند متعلق بیع واقع شود، یک قسمت آن کلام الله است، که نمی‌تواند متعلق برای بیع واقع شود. لذا این که امام (ع) می‌فرماید «قل أشتري منك هذا بكذا»، این برای دفع جهالت است. یعنی باید مبیع را مشخص کند که مبیع چیست و پول در مقابل چه قرار می‌گیرد. لذا می‌فرمایند أصلاً با این بیان ما، در مورد این روایت، أصلاً معاطات امکان ندارد. چون باید مشخص شود که آنچه که بعنوان مبیع است چیست؟ و این غیر از لفظ راه دیگری ندارد. باید بگوید پولی که من می‌دهم، در مقابل جلد این قرآن است. و الا اگر همینطور پول را بدهد و قرآن را بگیرد، معامله با فعل محقق نمی‌شود. پس در خصوص مورد این روایت، معاطات امکان ندارد و بنابراین؛ برای دفع جهالت، باید با لفظ، مبیع را ذکر کند.

نقد سوم امام (ره) سپس امام (رض) در آخر فرموده اند «مع أن العناية فيها بعدم بيع المصحف، و بيع الحديد و نحوه، و ليست العناية بإيقاعه باللفظ»؛ أصلاً در این روایات، آنچه که امام (ع) در مقام بیان آن است، عنایت دارد به اینکه قرآن خرید و فروش

نشود، آنچه که خرید و فروش می‌شود جلد است. أصلاً امام(ع) در این روایت در مقام این نیست که آیا در معامله لفظ معتبر است، معامله با لفظ لازم می‌شود و بدون لفظ لازم نیست. اینها در این روایات ذکر نشده است. این فرمایش سوم امام(ره)، بسیار خوب است. اگر ما در نقد اول یا دوم مناقشه‌ای کنیم، این نقد سوم بسیار، نقد خوبی است. این روایات در مقام بیان این است که نهی کند از اینکه مصحف، متعلق بیع و شرا قرار گیرد، اما در مقام بیان اینکه آیا لفظ در لزوم معتبر است یا نه، نیست.

روایات دیگر دالّ بر عدم لزوم معاطات روایت دیگر در وسائل الشیعة، جلد 18، صفحه 219 آمده است؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْعِ التَّمْرَةِ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاؤها قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ طَلْعُهَا فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَشْتَرَى مَعَهَا شَيْئاً غَيْرَهَا رَطْبَةً أَوْ بَقْلاً فَيَقُولُ أَشْتَرَى مِنْكَ هَذِهِ الرُّطْبَةَ وَ هَذَا النَّخْلُ وَ هَذَا الشَّجَرُ بِكَذَا وَ كَذَا فَإِنْ لَمْ تَخْرُجِ التَّمْرَةُ كَانَ رَأْسُ مَالِ الْمُشْتَرَى فِي الرُّطْبَةِ وَ الْبَقْلِ الْحَدِيثُ»؛

راوی از امام(ع) سؤال می‌کند آیا قبل از اینکه شکوفه درخت باز شود، می‌شود میوه را خرید یا نه؟ امام(ع) در جواب فرمودند خیر، مگر اینکه چیزی ضمیمه کند و بگوید این ثمره را با یک چیز دیگر، که آن یک چیز رطبه باشد یا یک شاخه سبز باشد. می‌فرماید به این میوه که هنوز آن غنچه و شکوفه‌اش باز نشده، یک ضمیمه‌ای شود. بعد می‌فرماید «فَيَقُولُ أَشْتَرَى مِنْكَ هَذِهِ الرُّطْبَةَ وَ...»؛ اینطوری بگوید که «اشتری منك». باز در سند این روایت «عثمان بن عیسی» است که محقق خوئی(ره) در حاشیه مکاسب فرموده این هم ضعیف است. همان اشکالی که آنجا عرض کردیم اینجا هم هست.

روایت دیگر؛ باز در مورد بیع مصحف، وسائل الشیعة، جلد 17، صفحه 158، روایت عبدالرحمن بن سیابة است؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْمَصَاحِفَ لَنْ تُشْتَرَى فَإِذَا اشْتَرَيْتَ فَقُلْ إِنَّمَا أَشْتَرَى مِنْكَ الْوَرَقَ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْأَدِيمِ وَ حَلِيتِهِ وَ مَا فِيهِ مِنْ عَمَلٍ يَدِكْ بِكَذَا وَ كَذَا»؛ که اینجا هم مضمون روایت این است که امام(ع) می‌فرماید وقتی می‌خواهی قرآن را بخری، بگو «انما اشتری منك الورق»؛ من ورق را می‌خرم. یا بگو «ما فيه من عمل يدك» آنچه که با دستت در این قرآن عمل کردی، مثلاً اگر تہذیب کردی یا تزیینی کردی، اینها را می‌خرم. روایت دیگر؛ صحیحہ محمد بن مسلم از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) است، که در کافی، جلد 5، صفحه 258 است؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلَيْنِ كَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا طَعَامٌ عِنْدَ صَاحِبِهِ وَ لَا يَدْرِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَمْ لَهُ عِنْدَ صَاحِبِهِ فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ لَكَ مَا عِنْدَكَ وَ لِي مَا عِنْدِي قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا تَرَاضِيَا وَ طَابَتْ أَنْفُسُهُمَا»؛ دو رفیق هستند، هر کدام یک مالی(طعامی) پیش دیگری دارد.

منتها این نمی‌داند چه مقدار است. این می‌داند یک مقدار گندم پیش او دارد، او هم می‌داند یک مقدار جو پیش این دارد، اما مقدار آنها را نمی‌دانند. آن وقت به امام(ع) عرض می‌کنند که هر کدام می‌گوییم «لك ما عندك و لي ما عندك»، امام(ع) می‌فرمایند اگر واقعا با طیب نفس و تراضی باشد اشکالی ندارد. شاهد این است که اینجا وقتی امام(ع) می‌فرمایند «فَقَالَ كُل وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِصَاحِبِهِ»، پس معلوم می‌شود که «لفظ» معتبر است. این روایات خاصه در اینجا تمام می‌شود. ملاحظه فرمودید که در بین این روایات خاصه، یک روایتی که از آن بتوان استفاده کرد که حتماً «لفظ» معتبر است، نیافتیم.

فرمایش مرحوم سید(ره) قبل از اینکه روایت عامه را بخوانیم، عبارتی را از سید یزدی(قده) در حاشیه عرض کنم، که ایشان می‌فرماید «لا دلالة في شيء من هذه الروايات على اعتبار اللفظ في لزوم البيع، فإنها غير ناظرة إلى كيفية إنشاء البيع»؛ هیچیک از این روایات، دلالتی بر اعتبار لفظ در لزوم بیع ندارد، أصلاً نظر به کیفیت انشا بیع ندارد. حرف درستی هم هست، این روایات در مقام بیان این نیست که بیعی را که می‌خواهید انشا کنید با لفظ انشا کنید یا با فعل انشا کنید، نظر به کیفیت انشا بیع ندارد.

استدلال به روایتی عام بر عدم لزوم معاطات یک روایت مهم باقی مانده، که ما از آن به روایت عامه تعبیر می‌کنیم. عمده هم همین روایت معروف «إنما يحلل الكلام ويحرم الكلام» است. این روایت را حتماً ببینند. کامل آن در کافی، جلد 5، صفحه 201، حدیث 6، آمده است؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيعٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتَ هَذَا الثَّوْبَ وَأُرْبَحَكَ كَذًا وَكَذَا فَقَالَ أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ قُلْتُ بَلَى قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا يُحِلُّ الْكَلَامُ وَيُحَرِّمُ الْكَلَامَ». در وسائل، روایت خالد بن حجاج است. این روایت را شیخ (ره) در کتاب مکاسب آورده است. این را کاملاً با دقت ببینید. شیخ (ره) چهار احتمال در این روایت داده است. یکی دو احتمال را متعین دانسته است. سند این روایت هم سند درستی است، باز در حاشیه مصباح الفقاهه در صفحه 174 فرموده است روایت، مجهول است، که به نظر ما اینطور نیست.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.